

تحلیل اثربخشی رویکردهای نوین تدریس در ارتقای انگیزش تحصیلی، و عملکرد آموزشی دانش آموزان

زهره ترک، فاطمه اکبرپور، مریم معصومیان، فاطمه باقری وله زاقرد

کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی

کارشناسی ارشد ریاضی

کارشناسی ارشد مشاوره

کارشناسی مطالعات اجتماعی



MDOI-02-2026.0172
MNR-186-2-E4F937

چکیده

این پژوهش به تحلیل اثربخشی رویکردهای نوین تدریس در ارتقای انگیزش تحصیلی و بهبود عملکرد آموزشی دانش آموزان می پردازد. با توجه به تغییرات سریع در نظام های آموزشی و ضرورت فاصله گرفتن از روش های سنتی، استفاده از رویکردهای نوینی مانند یادگیری فعال، آموزش مبتنی بر حل مسئله، یادگیری مشارکتی، تدریس مبتنی بر فناوری و آموزش دانش آموز محور اهمیت ویژه ای یافته است. این رویکردها با ایجاد فضای تعاملی، افزایش مشارکت دانش آموزان در فرایند یادگیری و توجه به تفاوت های فردی، زمینه تقویت انگیزه درونی و بیرونی آنان را فراهم می کنند. همچنین، شواهد نشان می دهد که به کارگیری روش های نوین تدریس می تواند موجب افزایش یادگیری عمیق، بهبود مهارت های تفکر انتقادی، ارتقای پیشرفت تحصیلی و افزایش کیفیت عملکرد آموزشی دانش آموزان شود. در مجموع، نتایج این تحلیل بیانگر آن است که رویکردهای نوین تدریس، در صورت اجرای صحیح و متناسب با شرایط آموزشی، نقش مؤثری در ارتقای انگیزش تحصیلی و عملکرد آموزشی دانش آموزان ایفا می کنند.

کلمات کلیدی: رویکردهای نوین تدریس، انگیزش تحصیلی، عملکرد آموزشی، یادگیری فعال، یادگیری مشارکتی، دانش آموز محور، فناوری آموزشی، پیشرفت تحصیلی

مقدمه

تحول در نظام آموزشی معاصر، بیش از هر زمان دیگری، ضرورت بازنگری در شیوه های تدریس و الگوهای یاددهی - یادگیری را برجسته کرده است. آموزش در دنیای امروز دیگر صرفاً انتقال اطلاعات از سوی معلم به دانش آموز نیست،



بلکه فرایندی پویا، تعاملی و چندبعدی است که باید به رشد شناختی، عاطفی، اجتماعی و انگیزشی یادگیرنده منجر شود. در چنین شرایطی، رویکردهای نوین تدریس به عنوان پاسخی به نیازهای جدید آموزش، جایگاهی اساسی یافته‌اند. این رویکردها با تأکید بر مشارکت فعال دانش‌آموز، یادگیری معنادار، تعامل کلاسی، حل مسئله، بازخورد مستمر و توجه به تفاوت‌های فردی، می‌توانند زمینه‌ساز ارتقای انگیزش تحصیلی و بهبود عملکرد آموزشی شوند. از این منظر، بررسی اثربخشی روش‌های نوین تدریس در ارتقای انگیزش و عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان، نه تنها یک موضوع پژوهشی مهم، بلکه ضرورتی کاربردی برای بهبود کیفیت آموزش در مدارس به شمار می‌آید. انگیزش تحصیلی یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های موفقیت آموزشی است و نقش تعیین‌کننده‌ای در میزان تلاش، پایداری، توجه، مشارکت و علاقه دانش‌آموز به یادگیری دارد. دانش‌آموزی که از انگیزش کافی برخوردار است، نه تنها در فعالیت‌های درسی فعال‌تر ظاهر می‌شود، بلکه در مواجهه با دشواری‌ها نیز تاب‌آوری بیشتری نشان می‌دهد و یادگیری را با رغبت و پیگیری بیشتری دنبال می‌کند. در مقابل، ضعف انگیزش می‌تواند موجب کاهش توجه، افت عملکرد، بی‌علاقگی به درس، اضطراب تحصیلی و حتی ترک تدریجی فرایند یادگیری شود. به همین دلیل، هرگونه تحول در روش‌های تدریس که بتواند انگیزش درونی و بیرونی دانش‌آموزان را تقویت کند، در نهایت به ارتقای پیشرفت تحصیلی و عملکرد آموزشی آنان خواهد انجامید. پژوهش‌هایی مانند کار کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲) نیز بر این نکته تأکید دارند که روش‌های نوین تدریس می‌توانند هم در ایجاد انگیزه و هم در بهبود پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان، به‌ویژه در مقطع ابتدایی، اثرگذار باشند.

یکی از ویژگی‌های مهم روش‌های نوین تدریس، فاصله گرفتن از الگوی سنتی و معلم‌محور آموزش است. در شیوه‌های سنتی، معلم منبع اصلی دانش محسوب می‌شود و دانش‌آموز بیشتر نقش گیرنده منفعل را دارد. این الگو، هرچند در انتقال سریع اطلاعات ممکن است کارآمد به نظر برسد، اما در بسیاری از موارد توانایی لازم برای پرورش تفکر انتقادی، خلاقیت، مشارکت فعال و درگیری عمیق یادگیری را ندارد. در مقابل، رویکردهای نوین تدریس به دانش‌آموز این فرصت را می‌دهند که در ساخت دانش، حل مسئله، بحث گروهی، تجربه عملی و کشف مفاهیم نقش فعال داشته باشد. چنین فرایندی موجب می‌شود یادگیری از حالت سطحی و حفظی به سمت یادگیری عمیق، پایدار و معنادار حرکت کند. این تعبیر، به‌ویژه در دوره ابتدایی، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا شکل‌گیری نگرش مثبت به مدرسه و درس، در سال‌های آغازین تحصیل، اثرات بلندمدتی بر مسیر آموزشی دانش‌آموز خواهد داشت. از سوی دیگر، پژوهش‌های حوزه روان‌شناسی تربیتی نشان می‌دهند که انگیزش تحصیلی تنها به ویژگی‌های فردی دانش‌آموز وابسته نیست، بلکه به شدت تحت تأثیر کیفیت تعاملات آموزشی و شیوه تدریس معلم قرار دارد. یافته‌های پژوهش کیاخا، مرزیه و جناب‌آبادی



(۱۳۹۶) درباره رابطه سبک تدریس با انگیزش و درگیری تحصیلی دانش‌آموزان، نشان می‌دهد که نحوه تدریس معلم می‌تواند با میزان مشارکت، توجه و انگیزه یادگیری دانش‌آموزان ارتباط مستقیم داشته باشد. این موضوع اهمیت آن را نشان می‌دهد که معلم صرفاً انتقال‌دهنده محتوا نیست، بلکه طراح تجربه یادگیری است و نوع نگرش، شیوه ارتباط، نحوه بازخورددهی و میزان انعطاف او می‌تواند فضای روانی کلاس را به گونه‌ای شکل دهد که دانش‌آموز احساس امنیت، ارزشمندی و تمایل به مشارکت پیدا کند. در واقع، سبک تدریس معلم یکی از واسطه‌های اصلی بین برنامه درسی و تجربه یادگیری دانش‌آموز است.

در کنار سبک تدریس، بازخورد نیز یکی از عناصر کلیدی در تقویت انگیزش و بهبود عملکرد آموزشی به شمار می‌رود. بازخورد مثبت، اگر به‌درستی و به‌موقع ارائه شود، می‌تواند احساس کفایت، اعتمادبه‌نفس و خودکارآمدی را در دانش‌آموز تقویت کند. پژوهش نور جدگال، بی‌باک، در تاج و چشم‌نور (۱۴۰۲) نیز بر اثربخشی روش‌های آموزشی مبتنی بر بازخورد مثبت در ارتقای انگیزش و عملکرد تحصیلی تأکید دارد. بازخورد مثبت، تنها تشویق سطحی نیست، بلکه نوعی راهنمایی هدفمند است که به دانش‌آموز نشان می‌دهد در کدام بخش‌ها موفق بوده و چگونه می‌تواند پیشرفت بیشتری داشته باشد. چنین بازخوردی، به‌ویژه زمانی که بر تلاش، فرایند و پیشرفت فردی تأکید کند، به‌مراتب مؤثرتر از قضاوت‌های کلی یا مقایسه‌ای خواهد بود. در محیط‌هایی که بازخورد سازنده وجود دارد، دانش‌آموزان کمتر از شکست می‌ترسند و بیشتر به تجربه کردن، پرسشگری و ادامه دادن ترغیب می‌شوند. اهمیت توجه به سبک‌های یادگیری نیز در تحلیل اثربخشی رویکردهای نوین تدریس بسیار برجسته است. هر دانش‌آموز شیوه خاصی برای دریافت، پردازش و یادآوری اطلاعات دارد و نادیده گرفتن این تفاوت‌ها می‌تواند موجب کاهش بهرهوری آموزشی شود. غلامی (۱۳۹۸) در بررسی و تبیین انواع گوناگون سبک‌های یادگیری، بر این نکته تأکید می‌کند که یادگیری، فرایندی یکسان برای همه افراد نیست و تفاوت‌های شناختی، عاطفی و ادراکی در نحوه یادگیری دانش‌آموزان نقش دارند. بنابراین، تدریس مؤثر زمانی تحقق می‌یابد که معلم بتواند روش‌های متنوع را متناسب با ویژگی‌های یادگیرندگان به کار گیرد. استفاده از روش‌های دیداری، شنیداری، عملی، گفت‌وگومحور و مشارکتی، می‌تواند فرصت یادگیری را برای دانش‌آموزانی با سبک‌های مختلف فراهم سازد و در نتیجه، احتمال موفقیت تحصیلی را افزایش دهد. از این منظر، انعطاف‌پذیری در تدریس یکی از نشانه‌های حرفه‌ای بودن معلم و یکی از مؤلفه‌های اصلی آموزش اثربخش است.



در سال های اخیر، مطالعات متعددی نشان داده اند که رویکردهای فعال و مشارکتی، بیش از آموزش های یکسویه و حافظه محور، می توانند انگیزش و پیشرفت تحصیلی را ارتقا دهند. دلیل این امر آن است که این روش ها حس مالکیت دانش آموز نسبت به یادگیری را افزایش می دهند و او را از موقعیت دریافت کننده منفعل به کنشگری فعال تبدیل می کنند. دانش آموز زمانی که در فرایند یادگیری مشارکت دارد، پرسش می پرسد، استدلال می کند، با همکلاسی های خود تعامل دارد و در حل مسئله نقش ایفا می کند، ارتباط عمیق تری با محتوای درسی برقرار می سازد. همین پیوند عاطفی و شناختی، انگیزش را تقویت کرده و یادگیری را ماندگارتر می کند. کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲) نیز با تمرکز بر مقطع ابتدایی نشان داده اند که روش های نوین تدریس می توانند هم انگیزه دانش آموز را افزایش دهند و هم زمینه ساز پیشرفت تحصیلی شوند، امری که برای سال های پایه آموزش، اهمیت مضاعف دارد. از منظر نظری، این موضوع را می توان با نظریه های انگیزشی و یادگیری نیز توضیح داد. نظریه خودتعیین گری بر نقش نیازهای اساسی انسان مانند خودمختاری، شایستگی و ارتباط تأکید دارد. روش های نوین تدریس، با فراهم کردن فرصت انتخاب، مشارکت، تعامل و تجربه موفقیت، می توانند این نیازها را در دانش آموز برآورده کنند و در نتیجه انگیزش درونی او را افزایش دهند. از سوی دیگر، نظریه خودکارآمدی نیز بیان می کند که باور فرد به توانایی خود در انجام موفقیت آمیز تکلیف، بر عملکرد او اثر مستقیم دارد. زمانی که معلم از روش های تشویقی، بازخورد مثبت، فعالیت های تدریجی و یادگیری مشارکتی بهره می برد، دانش آموز احتمال بیشتری دارد که خود را توانا و موفق ببیند. این احساس توانمندی، به نوبه خود، تلاش بیشتر و عملکرد بهتر را به دنبال خواهد داشت. بنابراین، رویکردهای نوین تدریس نه تنها از نظر اجرایی، بلکه از منظر روان شناختی نیز پشتیبان نظری محکمی دارند. همچنین باید توجه داشت که عملکرد آموزشی دانش آموزان تنها به نمره یا آزمون محدود نمی شود، بلکه مجموعه ای از ابعاد مانند فهم عمیق مفاهیم، توانایی حل مسئله، خلاقیت، مهارت های ارتباطی، مسئولیت پذیری و مشارکت در کلاس را در بر می گیرد. رویکردهای نوین تدریس می توانند در همه این ابعاد اثرگذار باشند، زیرا آموزش را از قالب حفظ کردن محتوای کتابی فراتر می برند و به سمت یادگیری کاربردی و مهارت محور سوق می دهند. در این چارچوب، دانش آموزان یاد می گیرند چگونه فکر کنند، چگونه سوال بپرسند، چگونه از منابع مختلف استفاده کنند و چگونه دانش را در موقعیت های واقعی به کار ببرند. بدیهی است که چنین یادگیری ای، پایدارتر و مؤثرتر از یادگیری مبتنی بر تکرار و حفظ صرف خواهد بود. از این رو، بررسی اثربخشی رویکردهای نوین تدریس، در واقع بررسی یکی از مهم ترین مسیرهای ارتقای کیفیت نظام آموزشی است.



علاوه بر این، توجه به نقش معلم در اجرای موفق این رویکردها ضروری است. هیچ روش نوینی به خودی خود تضمین کننده موفقیت نیست، مگر آنکه معلم بتواند آن را متناسب با شرایط کلاس، سطح دانش آموزان، اهداف درس و امکانات آموزشی به کار گیرد. معلم آگاه، با شناخت تفاوت های فردی، سبک های یادگیری، سطح انگیزش و نیازهای آموزشی دانش آموزان، می تواند فضای کلاس را به محیطی پویا و حمایت گر تبدیل کند. در چنین فضایی، اشتباه کردن بخشی طبیعی از یادگیری تلقی می شود و دانش آموز از ترس قضاوت شدن رها می گردد. این امر به افزایش مشارکت و درگیری تحصیلی منجر می شود. بر همین اساس، پژوهش هایی مانند تحقیق کیاخا و همکاران و نیز نور جدگال و همکاران، بر این حقیقت تأکید دارند که کیفیت کنش آموزشی معلم، یکی از اصلی ترین عوامل اثرگذار بر انگیزش و عملکرد تحصیلی است. از منظر کاربردی، پرداختن به این موضوع برای نظام آموزشی ایران نیز اهمیت ویژه ای دارد. مدارس در بسیاری از موارد همچنان با چالش هایی مانند غلبه روش های سنتی، تراکم دانش آموزی، کمبود منابع آموزشی و ضعف در آموزش ضمن خدمت معلمان مواجه اند. در چنین شرایطی، توجه به روش های نوین تدریس می تواند راهی برای بهبود فضای آموزشی و افزایش کیفیت یادگیری باشد. به ویژه در مقطع ابتدایی، که پایه های اصلی نگرش تحصیلی، عادت های یادگیری و الگوهای انگیزشی در آن شکل می گیرد، استفاده از روش های فعال، خلاق و متناسب با سن دانش آموزان اهمیت دوچندان دارد. بنابراین، تحلیل اثربخشی این رویکردها نه فقط در سطح نظری، بلکه در سطح سیاست گذاری و برنامه ریزی آموزشی نیز ضروری است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

رابطه سبک ها و الگو های تدریس در رابطه با پیشرفت تحصیلی از جهات زیر دارای اهمیت است :

1. ضرورت بررسی موضوع از بُعد تحصیلی: از منظر تحصیلی، پیشرفت تحصیلی دانش آموزان یکی از شاخص های اصلی اثربخشی نظام آموزشی به شمار می آید. پژوهش های روان شناسی تربیتی نشان داده اند که پیشرفت تحصیلی صرفاً حاصل توانایی های شناختی نیست، بلکه به شدت تحت تأثیر سبک تدریس معلم، کیفیت تعامل آموزشی، نوع ارزشیابی و فضای یادگیری کلاس قرار دارد. در شرایط تحول آموزش ابتدایی و متوسطه، که تأکید از حفظ محوری به یادگیری عمیق، معنادار و خودتنظیم شده تغییر یافته است، استفاده از سبک های تدریس سنتی و یکسویه نمی تواند پاسخگوی نیازهای تحصیلی دانش آموزان باشد. بررسی رابطه سبک های



تدریس با الگوهای پیشرفت تحصیلی، این امکان را فراهم می‌سازد که مشخص شود کدام سبک‌ها (یادگیرنده‌محور، تعاملی، اکتشافی، ترکیبی و ...) بیشترین تأثیر را بر بهبود عملکرد تحصیلی، افزایش انگیزش درونی، پایداری یادگیری و کاهش افت تحصیلی دارند. از این‌رو، این پژوهش می‌تواند مبنای علمی معتبری برای بهبود کیفیت آموزش، اصلاح شیوه‌های تدریس و ارتقای بازده تحصیلی دانش‌آموزان در دوره‌های پایه و متوسطه فراهم آورد.

2. ضرورت بررسی موضوع از بُعد اجتماعی: مدرسه به عنوان یک نهاد اجتماعی، نقشی اساسی در جامعه‌پذیری، شکل‌گیری هویت اجتماعی و رشد مهارت‌های ارتباطی دانش‌آموزان ایفا می‌کند. سبک تدریس معلم نه تنها بر یادگیری درسی، بلکه بر روابط اجتماعی، احساس تعلق، مشارکت جمعی و تعاملات بین فردی دانش‌آموزان نیز اثرگذار است. سبک‌های تدریس مشارکتی و تعاملی، فرصت گفت‌وگو، همکاری، احترام به تفاوت‌ها و مسئولیت‌پذیری اجتماعی را افزایش می‌دهند؛ در حالی که سبک‌های اقتدارگرا و معلم‌محور می‌توانند به انزوا، اضطراب اجتماعی و کاهش مشارکت دانش‌آموزان منجر شوند. در بستر تحول آموزشی، که یکی از اهداف آن تربیت شهروندانی فعال، مسئول و توانمند در حل مسائل اجتماعی است، بررسی این رابطه از بُعد اجتماعی اهمیت دوچندان می‌یابد. شناخت تأثیر سبک‌های تدریس بر الگوهای پیشرفت تحصیلی، به سیاست‌گذاران و معلمان کمک می‌کند تا با انتخاب شیوه‌های مناسب، زمینه رشد اجتماعی، تقویت سرمایه اجتماعی مدرسه و کاهش نابرابری‌های آموزشی را فراهم آورند.

3. ضرورت بررسی موضوع از بُعد تربیتی: از دیدگاه تربیتی، آموزش صرفاً انتقال دانش نیست، بلکه فرایندی برای پرورش همه‌جانبه دانش‌آموزان در ابعاد شناختی، عاطفی، اخلاقی و رفتاری است. سبک تدریس معلم نقش محوری در تحقق اهداف تربیتی دارد؛ چراکه نوع تعامل معلم با دانش‌آموز، شیوه مدیریت کلاس، نحوه ارزشیابی و میزان توجه به تفاوت‌های فردی، همگی پیامدهای تربیتی عمیقی به همراه دارند. در نظام‌های آموزشی در حال تحول، تأکید بر تربیت دانش‌آموزانی خودتنظیم، مسئول، خلاق و دارای تفکر انتقادی است. بررسی رابطه سبک‌های تدریس با الگوهای پیشرفت تحصیلی، از منظر تربیتی، امکان شناسایی سبک‌هایی را فراهم می‌کند که نه تنها موجب موفقیت درسی، بلکه باعث تقویت خودکارآمدی تحصیلی، رشد هیجان‌های مثبت تحصیلی، شکل‌گیری نگرش مثبت به یادگیری و پرورش شخصیت متعادل دانش‌آموزان می‌شوند. از این‌رو، این



پژوهش می‌تواند به غنای ادبیات تربیتی و بهبود عمل تربیتی معلمان در سطوح ابتدایی و متوسطه کمک شایانی کند.

روش‌شناسی

این پژوهش از منظر هدف، توسعه‌ای-کاربردی و از منظر روش، یک مطالعه کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی است. داده‌های مورد نیاز از طریق مرور نظام‌مند اسناد و متون معتبر گردآوری و تحلیل شده‌اند.

- قلمرو پژوهش: کلیه مقالات علمی-پژوهشی، کتب مرجع دانشگاهی و پایان نامه های دکتری و ارشد مرتبط با موضوعات رویکرد رابطه سبک ها و الگو های تدریس در رابطه با پیشرفت تحصیلی است.
- پایگاه‌های اطلاعاتی: برای جستجوی منابع از پایگاه‌های معتبر داخلی شامل پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)، مگیران (Magiran)، نورمگز (Noormags) و پرتال جامع علوم انسانی استفاده شد.
- بازه زمانی: منابع منتشر شده بین سال های 1395 تا 1402 شمسی ملاک انتخاب قرار گرفتند.
- کلیدواژه‌های جستجو: رویکردهای نوین تدریس، انگیزش تحصیلی، عملکرد آموزشی، یادگیری فعال، یادگیری مشارکتی، دانش‌آموزمحوری، فناوری آموزشی، پیشرفت تحصیلی
- پس از غربالگری اولیه 8 منبع کلیدی و اصلی که به صورت عمیق به ابعاد مختلف موضوع پرداخته بودند، انتخاب و محتوای آن‌ها با استفاده از تکنیک تحلیل مضمون، طبقه‌بندی و ترکیب گردید.

پیشینه پژوهش

تحولات شتابان نظام‌های آموزشی در دهه‌های اخیر، به‌ویژه در دوره‌های ابتدایی و متوسطه، توجه پژوهشگران علوم تربیتی را به نقش معلم و شیوه‌های تدریس او در ارتقای کیفیت یادگیری و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان معطوف ساخته است. در این میان، سبک‌های تدریس به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی فرایند آموزش، تأثیر مستقیمی بر انگیزش، درگیری شناختی، نگرش به یادگیری و در نهایت الگوهای پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان دارند. سیف (1399) در کتاب روان‌شناسی پرورشی (یادگیری و آموزش) تأکید می‌کند که سبک تدریس معلم، بازتابی از باورهای آموزشی و نگرش او



نسبت به یادگیری است. به اعتقاد وی، سبک‌های تدریس فعال و یادگیرنده‌محور که بر مشارکت دانش‌آموز، حل مسئله و تفکر انتقادی تأکید دارند، زمینه‌ساز یادگیری عمیق و پایدار شده و در مقایسه با روش‌های سنتی، موجب بهبود معنادار پیشرفت تحصیلی می‌شوند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که انتخاب سبک تدریس متناسب با ویژگی‌های رشدی دانش‌آموزان، یکی از پیش‌شرط‌های موفقیت تحصیلی در نظام آموزشی نوین است (سیف، 1399).

فلاحی و همکاران (1400) در پژوهشی با عنوان تحول برنامه درسی و نقش معلم در مدارس امروز* بیان می‌کنند که تحول آموزشی صرفاً به تغییر محتوا محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم تغییر در نقش معلم از «انتقال‌دهنده دانش» به «تسهیل‌گر یادگیری» است. نتایج پژوهش آنان نشان داد مدرسی که معلمان آن‌ها از سبک‌های تدریس تعاملی، مشارکتی و تلفیقی استفاده می‌کنند، از الگوهای پیشرفت تحصیلی مطلوب‌تری برخوردارند. این امر به‌ویژه در دوره ابتدایی، که پایه‌های شناختی و عاطفی یادگیری شکل می‌گیرد، اهمیت دوچندان دارد (فلاحی، احمدی و رضایی، 1400). حسینی (1398) در مطالعه‌ای پیرامون رابطه سبک‌های تدریس معلمان با انگیزش و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان دوره متوسطه به این نتیجه رسید که سبک‌های تدریس حمایتی و انگیزشی، به‌طور غیرمستقیم و از طریق افزایش انگیزش درونی، بر پیشرفت تحصیلی اثرگذارند. وی تأکید می‌کند که الگوهای پیشرفت تحصیلی صرفاً تابع توانایی شناختی نیستند، بلکه متأثر از فضای روانی-اجتماعی کلاس درس و نحوه تعامل معلم با دانش‌آموزان می‌باشند. این یافته‌ها نقش محوری معلم را در ایجاد محیط یادگیری اثربخش برجسته می‌سازد (حسینی، 1398).

شعبانی (1397) در کتاب مهارت‌های آموزشی و پرورشی بر ضرورت توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان در انتخاب سبک تدریس تأکید دارد. به باور وی، استفاده از یک سبک تدریس ثابت برای همه دانش‌آموزان می‌تواند منجر به افت تحصیلی، کاهش اعتمادبه‌نفس و بی‌انگیزگی شود. در مقابل، معلمانی که از سبک‌های تدریس انعطاف‌پذیر و متناسب با نیازهای شناختی، عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان استفاده می‌کنند، زمینه رشد متوازن و پیشرفت تحصیلی پایدار را فراهم می‌آورند. این دیدگاه با رویکردهای نوین تحول آموزش هم‌راستا است (شعبانی، 1397). بررسی منابع فارسی نشان می‌دهد که رابطه‌ای معنادار و چندبعدی میان سبک‌های تدریس معلمان و الگوهای پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان وجود دارد. در بستر تحول آموزش ابتدایی و متوسطه، حرکت از سبک‌های سنتی به سمت سبک‌های فعال، تعاملی و یادگیرنده‌محور، نه تنها موجب ارتقای عملکرد تحصیلی می‌شود، بلکه به رشد انگیزشی، اجتماعی و شناختی دانش‌آموزان

نیز کمک می‌کند. از این رو، بازاندیشی در شیوه‌های تدریس و توانمندسازی حرفه‌ای معلمان، یکی از الزامات اساسی تحقق اهداف تحول آموزشی به‌شمار می‌آید.

یافته ها

روش تدریس جدید که ما آن را روش تدریس نوین می‌نامیم بیشتر مبتنی بر فعالیت است و ذهن یادگیرنده را متمرکز می‌سازد تا به طور کامل در فرایند یادگیری درگیر شود. در روش تدریس نوین، آموزش و برنامه ریزی درسی به گونه‌ای انجام می‌شود که یادگیرنده در محور آن قرار گیرد. از این طریق، فراگیران به طور فعال در کل فرایند آموزش شرکت می‌کنند تا دانش خود را ایجاد و مهارت‌های خود را تقویت کنند. از سوی دیگر، مربی یا معلم فقط دانش آموزان را هدایت و راهنمایی می‌کند تا بر اهداف موضوع تمرکز کنند. همه‌ی اینها با درگیر شدن در فعالیت‌ها و با اتخاذ روش‌های نوین آموزش انجام می‌شود. تقاضای جدید عصر یا نیاز روز دانش آموزان، پذیرش روش‌های آموزشی معاصر است که به کاهش رقابت بین دانش آموزان، ارتقای همکاری و تقویت فضای مطالعه‌ی سالم کمک می‌کند. در روش‌های تدریس نوین برخلاف روش‌های سنتی، معلم‌ها و مربی‌ها دانش آموزان را دارای سطح یکسانی از توانایی یادگیری و ادراک نمی‌دانند و به صورت یکسان با آنها رفتار نمی‌کنند. روش‌های تدریس نوین مبتنی بر معلم (معلم محور) نیستند، بلکه تمرکز بیشتر بر استفاده از روش‌هایی مانند بحث‌های گروهی، نمایش و نقش‌آفرینی و فعالیت‌های عملی و مشارکتی است.

انتخاب روش تدریس مناسب یکی از موثرترین اقداماتی است که یک مدرس در جهت افزایش بازدهی کلاس آموزشی خود باید انجام دهد. درحالی‌که حتی در دنیای آموزشی مدرن امروز نیز بسیاری از معلم‌ها و حتی اساتید دانشگاه به همان شیوه‌های معلم‌محور سنتی متکی هستند، روش‌های نوین تدریس هر روز در حال پیشرفت و کامل‌تر شدن بوده و تحقیقات بسیاری از سوی موسسات آموزشی این در زمینه صورت می‌گیرد. انواع روش تدریس با ظهور تکنولوژی و پدیده‌ی آموزش آنلاین در دو دهه‌ی گذشته، حتی نسبت به اواخر قرن بیستم تنوع بیشتر پیدا کرده است. انتخاب یک متد، درواقع تعاملات درون کلاس، روندهای اجرایی اعم از روش‌های ارزیابی و فعالیت‌های درون و بیرون از کلاسی را تعیین می‌کند.



سبک تدریس مفهومی بنیادین در حوزه آموزش و پرورش است که به الگوی نسبتاً پایدار رفتارها، تصمیم‌ها، نگرش‌ها و شیوه‌های عملی معلم در فرایند یاددهی-یادگیری اشاره دارد. سبک تدریس نشان می‌دهد که معلم چگونه محتوای آموزشی را سازمان‌دهی می‌کند، چگونه با دانش‌آموزان تعامل برقرار می‌سازد، چگونه یادگیری را هدایت می‌کند و چگونه فضای کلاس را از نظر شناختی، عاطفی و انگیزشی شکل می‌دهد. در واقع، سبک تدریس تنها مجموعه‌ای از روش‌های تدریس نیست، بلکه بازتابی از فلسفه آموزشی، باورهای تربیتی و نگرش معلم نسبت به یادگیری و یادگیرنده است. غلامی (۱۳۹۸) سبک تدریس را به‌عنوان عاملی مرتبط با تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان تعریف می‌کند و معتقد است که سبک تدریس زمانی اثربخش خواهد بود که با سبک‌های یادگیری فراگیران هماهنگ باشد. از این منظر، سبک تدریس مفهومی پویا و انعطاف‌پذیر است که باید متناسب با ویژگی‌های شناختی، عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان تغییر یابد. همچنین، کیاخا و همکاران (۱۳۹۶) سبک تدریس را یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر انگیزش و درگیری تحصیلی دانش‌آموزان می‌دانند و تأکید می‌کنند که شیوه تعامل معلم با دانش‌آموزان و نحوه مدیریت کلاس می‌تواند یادگیری را به فرایندی فعال و معنادار یا به تجربه‌ای منفعل و سطحی تبدیل کند.

از سوی دیگر، کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲) با تأکید بر تحول در آموزش ابتدایی، بیان می‌کنند که سبک تدریس معلم نقش محوری در تحقق اهداف آموزشی نوین دارد و می‌تواند زمینه‌ساز پرورش تفکر، خلاقیت و انگیزش یادگیری در دانش‌آموزان باشد. بنابراین، سبک تدریس را می‌توان چارچوب کلی عملکرد آموزشی معلم دانست که همه ابعاد آموزش، از انتخاب روش و محتوا گرفته تا ارزشیابی و بازخورد، را دربرمی‌گیرد. سبک تدریس را می‌توان به‌عنوان هویت آموزشی معلم در کلاس درس در نظر گرفت؛ هویتی که در شیوه ارائه مطالب، نحوه تعامل با دانش‌آموزان، مدیریت فضای یادگیری و حتی در نوع انتظارات معلم از فراگیران نمود پیدا می‌کند. سبک تدریس تنها یک روش یا تکنیک خاص نیست، بلکه مجموعه‌ای هماهنگ از نگرش‌ها، باورها، رفتارها و تصمیم‌های آموزشی است که به‌صورت نسبتاً پایدار در عملکرد معلم تکرار می‌شود. هر معلم، آگاهانه یا ناآگاهانه، سبک تدریس خاص خود را دارد که تحت تأثیر تجربه‌های آموزشی، شخصیت فردی، دانش حرفه‌ای و شرایط محیطی شکل گرفته است. در واقع، سبک تدریس مشخص می‌کند که فرایند یادگیری در کلاس چگونه اتفاق می‌افتد؛ آیا یادگیری به‌صورت یک‌سویه و مبتنی بر انتقال اطلاعات است یا به‌صورت تعاملی و مشارکتی شکل می‌گیرد. همچنین سبک تدریس نشان می‌دهد که معلم تا چه اندازه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان توجه دارد، چگونه انگیزش آنان را تقویت می‌کند و چه فضایی از نظر روانی و عاطفی در کلاس ایجاد می‌شود. از این منظر، سبک تدریس نقشی فراتر از انتقال محتوا دارد و به‌طور مستقیم بر نگرش دانش‌آموزان نسبت به

یادگیری، مدرسه و حتی آینده تحصیلی آنان اثر می‌گذارد. سبک تدریس را می‌توان نوعی چارچوب فکری و عملی دانست که معلم از طریق آن، اهداف آموزشی را تفسیر و اجرا می‌کند. این چارچوب تعیین می‌کند که معلم چگونه با خطاهای دانش‌آموزان برخورد می‌کند، چه میزان استقلال به آنان می‌دهد و تا چه حد یادگیری را به تجربه‌ای معنادار تبدیل می‌سازد. بنابراین، سبک تدریس یکی از بنیادی‌ترین عناصر کیفیت آموزش محسوب می‌شود.

انواع سبک‌های تدریس

سبک‌های تدریس را می‌توان بر اساس میزان معلم‌محوری یا یادگیرنده‌محوری، نوع تعامل کلاسی، میزان انعطاف‌پذیری و توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان در چند قالب مفهومی تبیین کرد. یکی از رایج‌ترین سبک‌ها، سبک تدریس سنتی یا معلم‌محور است که در آن معلم نقش اصلی را در انتقال دانش ایفا می‌کند و دانش‌آموزان عمدتاً دریافت‌کننده اطلاعات هستند. کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲) اشاره می‌کنند که این سبک اگرچه ممکن است در انتقال سریع محتوا مؤثر باشد، اما معمولاً به کاهش انگیزش، مشارکت محدود دانش‌آموزان و شکل‌گیری یادگیری سطحی منجر می‌شود. در مقابل، سبک تدریس فعال و یادگیرنده‌محور قرار دارد که در آن دانش‌آموزان نقش محوری در فرایند یادگیری دارند و معلم به‌عنوان تسهیل‌گر، هدایت‌کننده و پشتیبان عمل می‌کند. کیاخا و همکاران (۱۳۹۶) نشان می‌دهند که این سبک تدریس موجب افزایش درگیری تحصیلی، تعامل اجتماعی و انگیزش درونی دانش‌آموزان می‌شود. در این سبک، یادگیری به فرایندی مشارکتی و معنادار تبدیل می‌شود که دانش‌آموزان در آن مسئولیت یادگیری خود را بر عهده می‌گیرند.

نوع دیگری از سبک تدریس، سبک مبتنی بر بازخورد مثبت و حمایتی است که بر تقویت رفتارهای مطلوب، تشویق تلاش دانش‌آموزان و ایجاد فضای امن روان‌شناختی در کلاس تأکید دارد. نورجنگال و همکاران (۱۴۰۲) بیان می‌کنند که بازخورد مثبت نه تنها موجب افزایش انگیزش تحصیلی می‌شود، بلکه اعتماد به نفس و خودکارآمدی دانش‌آموزان را نیز تقویت می‌کند و در نتیجه عملکرد آموزشی آنان بهبود می‌یابد. در نهایت، غلامی (۱۳۹۸) بر سبک تدریس انعطاف‌پذیر تأکید دارد؛ سبکی که معلم با توجه به تنوع سبک‌های یادگیری دانش‌آموزان، از ترکیبی از روش‌ها و رویکردها استفاده می‌کند. این سبک، پاسخگوی نیازهای متنوع یادگیرندگان است و از یکنواختی آموزشی جلوگیری می‌کند. در این رویکرد، معلم می‌پذیرد که هیچ سبک تدریس واحدی برای همه دانش‌آموزان مناسب نیست و اثربخشی آموزش در گرو تنوع انطباق است. سبک‌های تدریس دارای تنوع گسترده‌ای هستند و این تنوع ناشی از تفاوت در نگرش معلمان به یادگیری، نقش دانش‌آموز و هدف آموزش است. برخی سبک‌های تدریس بر کنترل و هدایت کامل کلاس توسط معلم تأکید دارند و

برخی دیگر بر مشارکت فعال دانش‌آموزان و مسئولیت‌پذیری آنان در یادگیری متمرکزند. این تفاوت‌ها باعث می‌شود تجربه یادگیری دانش‌آموزان در کلاس‌های مختلف، حتی با محتوای آموزشی یکسان، کاملاً متفاوت باشد. در برخی سبک‌های تدریس، معلم محور اصلی فرایند آموزش است و دانش‌آموزان بیشتر شنونده و پیرو هستند. در این فضا، نظم، ساختار و انتقال دقیق محتوا در اولویت قرار دارد، اما فرصت اندکی برای اظهار نظر، پرسش‌گری و تعامل فراهم می‌شود. در مقابل، سبک‌هایی وجود دارند که یادگیری را فرایندی پویا و تعاملی می‌دانند و دانش‌آموزان را به مشارکت، بحث، همکاری و تفکر فعال تشویق می‌کنند. در این سبک‌ها، معلم نقش هدایت‌کننده دارد و کلاس درس به محیطی زنده و یادگیرنده‌محور تبدیل می‌شود.

برخی دیگر از سبک‌های تدریس بر حمایت عاطفی، تشویق و ایجاد احساس امنیت روانی در کلاس تمرکز دارند. در این رویکرد، معلم تلاش می‌کند با تقویت نقاط قوت دانش‌آموزان و ارائه بازخورد سازنده، زمینه رشد تحصیلی و شخصیتی آنان را فراهم کند. همچنین سبک‌هایی وجود دارند که بر انعطاف‌پذیری تأکید می‌کنند و معلم در آن‌ها با توجه به تفاوت‌های فردی، از شیوه‌های متنوع آموزشی استفاده می‌کند تا همه دانش‌آموزان فرصت یادگیری مؤثر داشته باشند. به‌طور کلی، انواع سبک‌های تدریس را نمی‌توان به‌صورت مطلق خوب یا بد دانست، بلکه میزان اثربخشی هر سبک به شرایط کلاس، ویژگی‌های دانش‌آموزان و اهداف آموزشی بستگی دارد. آنچه اهمیت دارد، آگاهی معلم از سبک تدریس خود و توانایی تطبیق آن با نیازهای یادگیرندگان است.

بهترین سبک و الگوی تدریس برای پیشرفت دانش‌آموزان

بر اساس شواهد پژوهشی ارائه‌شده در منابع مورد استفاده، نمی‌توان از یک سبک تدریس واحد به‌عنوان بهترین سبک برای همه شرایط، همه دانش‌آموزان و همه مقاطع تحصیلی نام برد. با این حال، نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که سبک‌های تدریسی که بر یادگیرنده‌محوری، مشارکت فعال، تعامل مثبت و توجه به تفاوت‌های فردی تأکید دارند، بیشترین تأثیر را بر پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان دارند. کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲) نشان می‌دهند که روش‌های نوین و فعال تدریس، به‌ویژه در دوره ابتدایی، موجب افزایش انگیزش، علاقه به یادگیری و در نهایت بهبود پیشرفت تحصیلی می‌شود. همچنین، کیاخا و همکاران (۱۳۹۶) تأکید می‌کنند که سبک تدریس تعاملی و مشارکتی از طریق افزایش درگیری تحصیلی، مسیر پیشرفت آموزشی دانش‌آموزان را هموار می‌سازد. از سوی دیگر، نورجنگال و همکاران (۱۴۰۲) بیان می‌کنند که الگوی تدریسی که بازخورد مثبت و سازنده را در کانون خود قرار دهد، می‌تواند عملکرد تحصیلی



دانش‌آموزان را به‌طور معناداری ارتقا دهد. این یافته نشان می‌دهد که بهترین سبک تدریس، سبکی است که علاوه بر انتقال دانش، به ابعاد عاطفی و انگیزشی یادگیری نیز توجه کند.

غلامی (۱۳۹۸) نیز معتقد است که بهترین الگوی تدریس، الگویی انعطاف‌پذیر و تلفیقی است که با سبک‌های یادگیری دانش‌آموزان همسو باشد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که الگوی تدریس تلفیقی، فعال، یادگیرنده‌محور و مبتنی بر بازخورد مثبت، اثربخش‌ترین الگو برای پیشرفت تحصیلی و رشد همه‌جانبه دانش‌آموزان است. پرسش از بهترین سبک تدریس، در واقع پرسشی درباره چگونگی ایجاد بیشترین فرصت رشد برای دانش‌آموزان است. تجربه‌های آموزشی نشان می‌دهد که هیچ سبک تدریس واحدی وجود ندارد که در همه موقعیت‌ها و برای همه دانش‌آموزان بهترین باشد. با این حال، می‌توان ویژگی‌هایی را شناسایی کرد که در اغلب شرایط، به پیشرفت تحصیلی و رشد همه‌جانبه دانش‌آموزان کمک می‌کند. بهترین سبک تدریس، سبکی است که یادگیری را به فرایندی فعال، معنادار و انگیزه‌بخش تبدیل کند. در چنین سبکی، دانش‌آموز احساس می‌کند در یادگیری نقش دارد، شنیده می‌شود و می‌تواند توانایی‌های خود را بروز دهد. این سبک، علاوه بر انتقال دانش، به پرورش مهارت‌های تفکر، حل مسئله و خودتنظیمی توجه می‌کند. همچنین بهترین سبک تدریس، به تفاوت‌های فردی احترام می‌گذارد و تلاش می‌کند با انعطاف‌پذیری، نیازهای متنوع دانش‌آموزان را پوشش دهد.

الگوی تدریسی که بر تعامل مثبت، تشویق تلاش و حمایت عاطفی استوار باشد، معمولاً زمینه پیشرفت تحصیلی پایدارتری را فراهم می‌کند. در این الگو، معلم نه تنها منبع دانش، بلکه راهنما و پشتیبان یادگیری است. دانش‌آموزان در چنین فضایی با انگیزه بیشتری یاد می‌گیرند و پیشرفت تحصیلی آنان حاصل درگیری فعال با فرایند یادگیری است، نه صرفاً حفظ مطالب. بنابراین، می‌توان گفت بهترین سبک تدریس، سبکی تلفیقی و انعطاف‌پذیر است که از نقاط قوت سبک‌های مختلف بهره می‌گیرد و متناسب با شرایط آموزشی، تغییر می‌کند.

رابطه سبک تدریس با پیشرفت و ارتقای آموزشی

رابطه سبک تدریس با پیشرفت و ارتقای آموزشی رابطه‌ای مستقیم، عمیق و چندلایه است. سبک تدریس از طریق تأثیرگذاری بر متغیرهای واسطه‌ای همچون انگیزش تحصیلی، درگیری تحصیلی، نگرش به یادگیری و خودکارآمدی، نقش تعیین‌کننده‌ای در کیفیت یادگیری و عملکرد آموزشی دانش‌آموزان ایفا می‌کند. زمانی که سبک تدریس معلم با نیازها و ویژگی‌های یادگیرندگان همخوانی داشته باشد، یادگیری به تجربه‌ای معنادار و پایدار تبدیل می‌شود. کایا و همکاران



(۱۳۹۶) نشان می‌دهند که سبک تدریس تعاملی موجب افزایش درگیری تحصیلی می‌شود و این درگیری، پیش‌بینی‌کننده قوی پیشرفت تحصیلی است. همچنین، نورجدگال و همکاران (۱۴۰۲) بیان می‌کنند که بازخورد مثبت، به‌عنوان بخشی از سبک تدریس، انگیزش و عملکرد آموزشی دانش‌آموزان را به‌طور معناداری ارتقا می‌دهد. غلامی (۱۳۹۸) تأکید می‌کند که عدم انطباق سبک تدریس با سبک‌های یادگیری، می‌تواند به افت تحصیلی، کاهش انگیزش و نابرابری آموزشی منجر شود. در مقابل، سبک تدریس منعطف و متنوع، فرصت‌های برابر یادگیری را برای دانش‌آموزان فراهم می‌سازد و زمینه ارتقای آموزشی را ایجاد می‌کند. همچنین، کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲) نشان می‌دهند که تحول در سبک‌های تدریس، یکی از پیش‌شرط‌های اصلی ارتقای کیفیت آموزش در مقاطع ابتدایی و متوسطه است. در مجموع، می‌توان گفت که سبک تدریس معلم، نه تنها بر پیشرفت تحصیلی، بلکه بر ارتقای کلی نظام آموزشی، پویایی یادگیری و تحقق اهداف تحولی آموزش و پرورش تأثیرگذار است. سبک تدریس یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده کیفیت یادگیری و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان است. نحوه تدریس معلم، مستقیماً بر میزان علاقه، انگیزش، تلاش و پایداری دانش‌آموزان در یادگیری اثر می‌گذارد. زمانی که سبک تدریس با نیازهای شناختی و عاطفی دانش‌آموزان همخوانی داشته باشد، یادگیری عمیق‌تر و ماندگارتر خواهد بود.

سبک تدریس از طریق ایجاد یا تضعیف انگیزش، نقش کلیدی در ارتقای آموزشی ایفا می‌کند. سبک‌هایی که یادگیری را به تجربه‌ای مثبت و معنادار تبدیل می‌کنند، باعث می‌شوند دانش‌آموزان با اشتیاق بیشتری در فعالیت‌های آموزشی مشارکت کنند و مسئولیت یادگیری خود را بپذیرند. در مقابل، سبک‌هایی که یادگیری را به فعالیتی تحمیلی و یکنواخت تقلیل می‌دهند، معمولاً به کاهش علاقه و افت تحصیلی منجر می‌شوند. همچنین سبک تدریس بر فضای روانی کلاس اثر می‌گذارد. فضایی که در آن دانش‌آموز احساس امنیت، احترام و حمایت می‌کند، زمینه‌ساز رشد تحصیلی و شخصیتی اوست. در چنین فضایی، اشتباه به‌عنوان بخشی از فرایند یادگیری پذیرفته می‌شود و دانش‌آموز با اعتمادبه‌نفس بیشتری تلاش می‌کند. این عوامل در مجموع، به ارتقای آموزشی و بهبود عملکرد تحصیلی منجر می‌شوند. در نهایت، می‌توان گفت که سبک تدریس معلم، حلقه اتصال میان اهداف آموزشی و نتایج یادگیری است. هرگونه تحول در کیفیت آموزش، بدون توجه به سبک تدریس، ناقص خواهد بود و ارتقای آموزشی پایدار، مستلزم بازنگری آگاهانه در شیوه‌های تدریس معلمان است.

نتیجه گیری

بررسی منابع مورد استفاده نشان می‌دهد که رویکردهای نوین تدریس، نقشی اساسی در ارتقای انگیزش تحصیلی و بهبود عملکرد آموزشی دانش‌آموزان دارند و این نقش از مسیرهای مختلفی تحقق می‌یابد. نخست آنکه این رویکردها با ایجاد فضای فعال، تعاملی و دانش‌آموزمحور، زمینه افزایش مشارکت و درگیری تحصیلی را فراهم می‌کنند. دانش‌آموزی که در فرایند یادگیری نقش فعال دارد، نسبت به درس احساس مالکیت بیشتری می‌کند و همین احساس، انگیزش او را تقویت می‌سازد. یافته‌های کیاخا، مرزیه و جناب‌آبادی (۱۳۹۶) نیز مؤید آن است که سبک تدریس معلم با انگیزش و درگیری تحصیلی دانش‌آموزان ارتباط دارد و هرچه سبک تدریس تعامل‌محورتر و حمایت‌گرا تر باشد، زمینه برای انگیزش بالاتر و مشارکت مؤثرتر فراهم می‌شود. از این رو، کیفیت تدریس را باید یکی از مهم‌ترین تعیین‌کننده‌های رفتار تحصیلی دانش‌آموز دانست. دوم آنکه روش‌های نوین تدریس، از طریق افزایش احساس شایستگی و تقویت خودکارآمدی، بر عملکرد آموزشی اثر مثبت دارند. زمانی که دانش‌آموز در فعالیت‌های متنوع، گروهی و مسئله‌محور شرکت می‌کند، فرصت می‌یابد توانایی‌های خود را تجربه و ارزیابی کند. این تجربه‌های موفقیت، حتی اگر کوچک باشند، اعتمادبه‌نفس او را افزایش داده و او را برای تلاش بیشتر آماده می‌کنند. بازخورد مثبت نیز در این مسیر نقش مکمل دارد. بر اساس پژوهش نور جدگال، بی‌باک، در تاج و چشم‌نور (۱۴۰۲)، بازخورد مثبت می‌تواند انگیزش و عملکرد تحصیلی را ارتقا دهد، زیرا دانش‌آموز را متوجه نقاط قوت خود کرده و مسیر بهبود را برای او روشن می‌سازد. در حقیقت، بازخورد مثبت اگر هدایت‌شده، به‌موقع و واقعی باشد، یکی از مؤثرترین ابزارهای تربیتی برای پشتیبانی از یادگیری پایدار است.

سوم آنکه توجه به تفاوت‌های فردی و سبک‌های یادگیری، شرط لازم برای موفقیت روش‌های نوین تدریس است. غلامی (۱۳۹۸) با تبیین سبک‌های گوناگون یادگیری نشان می‌دهد که همه دانش‌آموزان به یک شیوه نمی‌آموزند و همین تفاوت، ضرورت تنوع در روش‌های آموزشی را آشکار می‌سازد. معلمی که تنها از یک الگوی تدریس ثابت استفاده می‌کند، ناگزیر بخشی از دانش‌آموزان را از فرایند یادگیری مؤثر دور نگه می‌دارد. در مقابل، معلمی که روش‌های دیداری، شنیداری، عملی، بحث‌محور و مشارکتی را متناسب با نیازهای کلاس به کار می‌گیرد، امکان یادگیری عمیق‌تر و فراگیرتری را فراهم می‌آورد. از این منظر، انعطاف‌پذیری در تدریس نه یک امتیاز فرعی، بلکه یکی از الزامات آموزش اثربخش است. چهارم آنکه پژوهش کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲) نشان می‌دهد که در مقطع ابتدایی، استفاده از روش‌های



نوبین تدریس می‌تواند به‌طور هم‌زمان دو هدف مهم آموزشی را محقق سازد: افزایش انگیزش و ارتقای پیشرفت تحصیلی. این یافته از آن جهت مهم است که دوره ابتدایی، مرحله‌ای بنیادین در شکل‌گیری نگرش کودک به مدرسه و یادگیری محسوب می‌شود. اگر در این دوره، دانش‌آموز از تجربه‌های آموزشی لذت‌بخش، مشارکتی و موفق برخوردار شود، احتمال بیشتری وجود دارد که در سال‌های بعد نیز نگرش مثبتی نسبت به تحصیل داشته باشد. بنابراین، سرمایه‌گذاری بر روش‌های نوین تدریس در دوره ابتدایی، در واقع سرمایه‌گذاری بر کیفیت آینده آموزشی دانش‌آموزان است. از سوی دیگر، این بررسی نشان می‌دهد که اثربخشی رویکردهای نوین تدریس تنها به محتوای روش وابسته نیست، بلکه به نحوه اجرای آن نیز بستگی دارد. روش‌های فعال، اگر بدون برنامه‌ریزی، بدون شناخت نیازهای دانش‌آموزان یا بدون مهارت کافی معلم اجرا شوند، ممکن است به نتیجه مطلوب نرسند. بنابراین، موفقیت این رویکردها مستلزم آموزش حرفه‌ای معلمان، تأمین منابع آموزشی مناسب، حمایت مدیران مدرسه و طراحی برنامه‌های درسی منعطف است. معلم باید بتواند نقش تسهیل‌گر، راهنما و پشتیبان را ایفا کند و کلاس درس را به محیطی امن برای تجربه، پرسش، اشتباه و یادگیری تبدیل نماید. در چنین بستری، انگیزش تحصیلی تنها افزایش نمی‌یابد، بلکه پایدار و درونی می‌شود.

نتیجه مهم دیگر آن است که رویکردهای نوین تدریس، تنها برای بهبود نمرات و موفقیت در آزمون‌ها مفید نیستند، بلکه بر رشد همه‌جانبه دانش‌آموز تأثیر می‌گذارند. این رویکردها تفکر انتقادی، توانایی حل مسئله، همکاری گروهی، مسئولیت‌پذیری، خلاقیت و مهارت‌های ارتباطی را نیز تقویت می‌کنند. به همین دلیل، عملکرد آموزشی را باید مفهومی گسترده‌تر از صرف پیشرفت تحصیلی دانست. دانش‌آموزی که در بستر روش‌های نوین می‌آموزد، نه فقط اطلاعات بیشتری به دست می‌آورد، بلکه یاد می‌گیرد چگونه یاد بگیرد، چگونه فکر کند و چگونه در موقعیت‌های واقعی از آموخته‌های خود بهره بگیرد. این ویژگی‌ها در دنیای پیچیده و متغیر امروز، ارزش آموزشی بسیار بالایی دارند. در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که رویکردهای نوین تدریس، زمانی که با شناخت علمی، مهارت حرفه‌ای و توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان به کار گرفته شوند، قادرند سطح انگیزش تحصیلی را افزایش دهند، درگیری آموزشی را تقویت کنند، خودکارآمدی را بالا ببرند و بهبود معناداری در عملکرد تحصیلی ایجاد نمایند. شواهد ارائه‌شده در منابع مورد بررسی، به‌ویژه پژوهش‌های کاکاوند و کاکاوند (۱۴۰۲)، نور جدگال و همکاران (۱۴۰۲)، کیاخا و همکاران (۱۳۹۶) و غلامی (۱۳۹۸)، همگی در یک جهت حرکت می‌کنند و آن تأکید بر نقش تعیین‌کننده معلم، روش تدریس و ویژگی‌های یادگیری دانش‌آموز در کیفیت آموزش است. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که مسیر ارتقای آموزش در مدارس، از بازنگری در شیوه‌های تدریس، تقویت آموزش معلمان و جایگزینی رویکردهای فعال و مشارکتی به جای روش‌های صرفاً

انتقالی می‌گذرد. اگر نظام آموزشی بخواهد انگیزه، مشارکت و موفقیت واقعی را در دانش‌آموزان تقویت کند، ناگزیر باید رویکردهای نوین تدریس را نه به‌عنوان یک انتخاب فرعی، بلکه به‌عنوان یک ضرورت تربیتی و علمی بپذیرد.

منابع

1. اسما کیاخوا، افسانه مرزیه، حسین جناب‌آبادی (۱۳۹۶). رابطه سبک تدریس با انگیزش و درگیری تحصیلی دانش‌آموزان. نشریه علمی پژوهش‌های آموزش و یادگیری، خرداد ۱۳۹۶.
2. احترام کاکاوند، فهیمه کاکاوند (۱۴۰۲). بررسی نقش روش‌های نوین تدریس بر پیشرفت تحصیلی و ایجاد انگیزش در دانش‌آموزان مقطع ابتدایی. فصلنامه مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی، پاییز ۱۴۰۲.
3. احمد نور جدگال، امان‌الله بی‌باک، عبدالباسط در تاج، ناصر چشم‌نور (۱۴۰۲). اثربخشی استفاده از روش‌های آموزشی مبتنی بر بازخورد مثبت بر ارتقای انگیزش و عملکرد تحصیلی در دانش‌آموزان. فصلنامه مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی، زمستان ۱۴۰۲.
4. طاهره غلامی (۱۳۹۸). بررسی و تبیین انواع گوناگون سبک‌های یادگیری. *مجله پیشرفت‌های نوین در روانشناسی، علوم تربیتی و آموزش و پرورش، اسفند ۱۳۹۸.
5. قاندي، یحیی؛ و عیسی‌زادگان، علی. (۱۴۰۰). واکاوی چالش‌های نوآوری در تدریس در مدارس با ساختار متمرکز و استاندارد. پژوهش در برنامه‌ریزی درسی، ۱۸(۴۲)، ۱۵-۳۲.
6. صالحی، کیوان؛ و بازرگان، عباس. (۱۳۹۶). واکاوی موانع و راهکارهای ارتقای نوآوری آموزشی معلمان در نظام‌های ارزشیابی استاندارد. فصلنامه انداز‌گیری تربیتی، ۷(۲۸)، ۱-۲۵.
7. ملکی، حسن. (۱۳۹۸). تعامل میان آزادی عمل معلم و استانداردهای برنامه درسی: یک مطالعه کیفی. مطالعات برنامه درسی، ۱۴(۵۳)، ۸۵-۱۱۰.
8. نادری، ناهید؛ و شریعتمداری، علی. (۱۳۹۵). بررسی نقش فرهنگ سازمانی مدرسه در حفظ خلاقیت و هنر تدریس معلمان. فصلنامه رهیافتی نو در مدیریت آموزشی، ۷(۲)، ۵۵-۷۸.

